## فرمان هفتم

دزدی مکن

یعنی چه؟

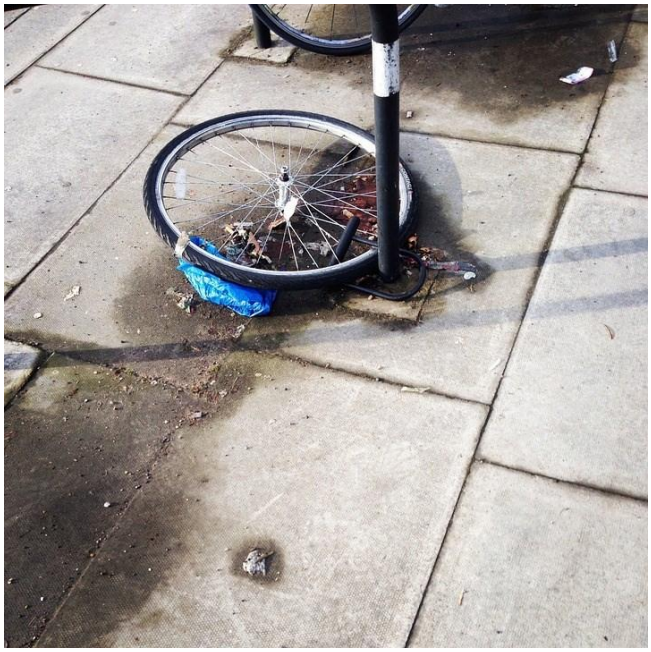

ما باید از خدا ترس داشته باشیم و او را دوست داشته باشیم به طوری که ما اجازه نداریم پول و یا اموال همنوعان خود را به ناحق برداریم و یا با کلاهبرداری از دیگران مال و اموال آنها را تصاحب کنیم، تا مال و اموال خود را حفظ کرده و یا زیاد کنیم.

بعضی از انسان ها اینطور فکر می کنند که فرمان هفتم برای افراد تَبَهکار گفته شده است. مثلا برای کسانی که از مغازه ها سیگار می دزدند و یا جیب بُری می کنند و یا حتی دوچرخه می دزدند. ولی اینگونه نیست، چراکه این فرمان به همه ما انسان ها اشاره می کند. در تمام دنیا، ما شاهد تبهکاری و دزدی های روزافزونی هستیم. خِسارت وارده به سوپر مارکت ها از دزدی بسیار بالا است به طوری که فقط در آلمان این مبلغ به میلیاردها یورو می رسد. سن این دزدها در هر دوره ای پایین تر می آید .و برای این که این دزدها نمی توانند تحت تعقیب قرار بگیرند از این بابت اقتصاد متحمل ضرر بزرگی در چرخه خود می شود. و بدین ترتیب آدم های دیگر باید این ضررها را در زمان خرید پرداخت نمایند. به طوری که افراد درست کار باید مبلغ بِدهکاری افراد تَبَهکار را بپردازند..این روی بی رحم جامِعه هر روز رو به افزایش است، به طوری که ما اکنون آن را یک نوع روش زندگی کردن در بین خودمان می بینیم. و نه تنها در سوپر مارکت ها دزدی می شود بلکه در شرکت ها نیز این اتفاق می افتد. زیرا کارگران به این باور هستند که وقتی آنها در یک جایی کار می کنند پس اجازه دارند از محل کارشان چیزی برای خودشان بردارند. این فرمان فقط به دزدیده شدن اشاره نمی کند بلکه به مقوله های روحی نیز بر می گردد. در یک کلاس درس آدم دوست دارد که از هم شاگردی خودش تقلب بکند و از زحماتی که او کشیده است دزدی بکند و یا مَقوله کپی رایت سی دی ها که آدم بدون اجازه صاحب اثر و بدون پرداختن پول آن ، آن را کپی و یا دانلود می کند.

تو نباید دزدی بکنی . این یک روش برای زندگی ما انسان ها است که خداوند آن را در ده فرمان به ما داده است. و جدیت خداوند را ما می توانیم در سخنان پولس که در نامه اول قرنتیان گفته است دریابیم: دزدان، طمعکاران، مست کنندگان، ناسزاگویان و کلاهبرداران در پادشاهی خدا هیچ بهره ای نخواهند داشت . (اول قرنتیان ۶-۱۰ )

فرمان هفتم باعث در امنیت ماندن اموال و دارایی افراد دیگر می شود. بعضی از افراد خیلی تعجب می کنند که عیسی از فرمان هفتم چیزی نگفته است. ولی آدم باید دقیقا به موعظه عیسی نگاه کند چراکه او واقعا این امر را با معنی های خیلی خوبی بکار برده است .عیسی

تمام زندگی ما را به عنوان یک قرض از طرف خدا حساب نموده است. و در این جا این سوال پیش می آید که ما این هدایای خداوند را چگونه در زندگی استفاده می کنیم و آنها را کجا به کار می بریم. بدین ترتیب صاحب این هدایا می تواند از ما شاکی باشد وقتی که ما همنوع خود را که در گرفتاری قرار دارد نبینیم. ما می توانیم مثال آن مرد ثروتمند و لازاروس فقیر را بخوانیم (لوقا ۱۶ ؛۱۹- ۲۷ ) و یا مثال سامره ی نیک (لقا ۱۰؛ ۲۵- ۳۵) را ببینیم. ما از فهمیدن این مثال ها باید ارتباط خاص دیگری با صاحب نعمت هایمان داشته باشیم. پولس این مفهوم را در انجیل بدین گونه بیان کرده است: آنانی که دارای چیزی هستند طوری رفتار کنند گویا چیزی ندارند و خریداران طوری رفتار کنند گویی مالک آنچه خریده اند، نیستند. (اول قرنتیان ۷؛ ۲۹- ۳۰ ) در واقعا حق مالکیت را همه ما قبول داریم و نگاه مسیح مخالف آن نیست ولی ما می توانیم این نگاه و حق را در زمان احتیاجات برادرهای مان تغییر بدهیم. انجیل در هیچ زمان این را نمی گوید که مثلا فلان شخصی که دارای چیزی هست یک دزد شناخته می شود. زیرا پس باید همیشه بدین ترتیب یک فرد ثروتمند اموال خودش را به یک فرد فقیر بدهد .بدین گونه ممکن است این رخ بدهد که دارایی ها باعث به وجود آمدن مشکلاتی برای صاحبانش بشود. در مثالی از انجیل عیسی از مرد ثروتمندی می خواهد که : همه آن چیزی را که دارد بفروشد و آنها را به فقرا بدهد. بدین صورت او به گنجی که در ملکوت خدا وجود دارد صاحب خواهد شد. (متّی ۱۹، ۲۱ ) در این مثال , این دارایی خودش به خودی خود مشکل نیست. و همچنین موضوع این نیست که آیا من می توانم دارای اموال باشم یا نه. بلکه موضوع این است که خدا برای من مهم تر است یا چیزهای دیگر؟ در اینجا موضوع برمی گردد به فرمان اول. دزدی در اصل به این معنی است که یک شخص در نهایت خداوند را در دارایی هایش از دست داده است. وقتی که خداوند در بالای همه دارایی های من قرار نداشته باشد من فقط می توانم در خودم فرو بروم و خود را نابود سازم .و باعث این شود که من از چیزهای دیگران بردارم تا خودم را خدای خود در دارایی هایم سازم .و همچنین وقتی که من چیزی را می دزدم، خودم را صاحب آن چیز می دانم .

همانطور که در زندگی شخصی مان می بینیم ، در زندگی عموم هم این را می توانیم مشاهده کنیم که مردم خداوند را در چیزهایی که دارا هستند نمی توانند ببینند. چیز هایی که عاقبت انسان ها را به نابودی می کشاند. سلیمان دانا در انجیل می گوید:

بِطالت و دروغ را از من دور کن؛ نه فقرم ده، نه ثروت، بلکه به نانی که نصیبم است، مرا بپَروَر .مبادا سیر گشته، تو را انکار کنم، و بگویم: "خداوند کیست؟" یا فقیر گشته، دزدی کنم و نام خدای خویش را بی حُرمت سازم. (امثال ۳۰؛ ۸- ۹ )

بنابراین دزدی از جایی شروع می شود که من در دوره اموزش شغلی ام و یا در دارایی ام و یا در فرهنگم خدا را در آن نادیده بگیرم. و بدون آن تفکر کنم .

آیا نمی دانید بدن شما معبد روح القدس است که خداوند به شما بخشیده و در شما ساکن است؟ علاوه براین شما دیگر صاحب بدن خود نیستید، زیرا با قیمت گزَافی خریده شده اید. پس بدنهای خود را برای جلال خدا بکار ببرید. (اول قرنتیان ۶ ؛ ۱۹- ۲۰ )

چیزی که ما در این جامعه می توانیم ببینیم این است که ما می توانیم خودمان را از خدا پس بگیریم و صاحب خودمان بشویم و این خود، آن روی بی رحم اجتماع ما است.

**فرمان هشتم**

شهادت دروغ علیه همنوع خود مده

یعنی چه؟

ما باید از خدا ترس داشته باشیم و او را دوست داشته باشیم

به طوری که ما نباید به دیگران دروغ گفته، اسرار آن ها را فاش نموده و غیبت نماییم و یا با خبرچینی از دیگران سابقه بد بسازیم، بلکه باید از آنها دفاع کنیم و از خوبی ها یشان بگوییم و نسبت به آنها خوش بین باشیم.

وقتی شیطان در بهشت با حوا صحبت کرد، او را ناامید نکرد، او را اغوا نکرد، ... تنها به سادگی به او دروغ گفت: وقتی در مورد دروغ گفتن صحبت می کنیم، پس در سمت شیطان هستیم. عیسی می گوید: «او پدر هر دروغ است» (یوحنا ۸، ۴۴). راستش را بگویم، همه مشکلاتی که امروز داریم از یک دروغ بزرگ سرچشمه می گیرد: این دروغ شیطان بود که به حوا گفت «آیا خدا براستی گفته است که از هیچیک از درختان باغ نخورید؟ » وقتی شک در ذهن او ایجاد کرد به دروغ اصلی رسید: «به‌یقین نخواهید مرد. 5بلکه خدا می‌داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و همچون خدا شناسندهٔ نیک و بد خواهید بود» ۳، ۱ تا ۴

خدا حقیقت است. از خلقت تا الان، بارها و بارها آن را می شنویم و می بینیم. برای خدا، حقیقت یک رمز افتخار واقعی است. به این دلیل دروغ در هیچ زمانی بخشی از خدا نیست.. خدا نمی تواند دروغ بگوید. او به حقیقت پایبند است.

شیطان خلاف حقیقت است. و بنابراین او مدام مردم را در آرمان های دروغین، نیمه حقیقی و شبه تَقَوا سردرگم می سازد.

در فرمان هشتم خداوند دروغ گفتن به همسایه را نهی کرده است. بنابراین در مرحله اول این در مورد دروغی است که علیه همسایه به منظور آسیب رساندن به او انجام می شود. با این حال، این به معنای دروغ گفتن به طور کلی نیز است. در این تعبیر سه نوع دروغ را شرح داده ام. من آنها را اینگونه خلاصه می کنم:

۱. شهادت دروغ: به این معناست که ما در دادگاه دروغ می گوییم تا به دیگری آسیب برسانیم.

۲. گسترش دادن شُهرت بد: به طور کلی صحبت های زشت پشت سر یک فرد که آبروی او را می بَرَد.

۳ . به طور کلی دروغ گفتن و راست نگفتن.

۱. شهادت دروغ: در عهد عتیق مردم می توانستند آنقدر به حرف هم اعتماد کنند که دو شهادت برای صدور حکم در دادگاه کافی بود. اظهارات شاهد حتی معتبرتر از مدرک اتفاق بود. اما حتی در آن زمان مردم می دانستند که چگونه دادگاه ها را با کمک دروغ دستکاری کنند. در اینجا یک مثال کوچک از عهد عتیق می آوریم. می‌توانیم مثال را در اول پادشاهان ۲۱ بخوانیم:

آخاب در شمال اسرائیل پادشاه بود، او مانند یک دیکتاتور حکومت می کرد و همچنین عاشق باغبانی بود. در دلش باغی پشت قصر می خواست. او فقط یک مشکل داشت: ملک متعلق به نابوت بود. او نمی خواست تاکستان خود را رها کند. نه برای ساختن باغ اختصاصی شاه و نه برای سایر سرگرمی های شاه. این واقعاً شاه را عصبانی کرد. و شما حتی در زمان های کتاب مقدس اجازه نداشتید پادشاه را عصبانی کنید. نابوت بیچاره هنوز بایستی این را یاد می گرفت. ملکه ایزابل کارهای کثیف را برای آخاب انجام داد. او تحت پوشش دولت، شاهدان دروغین استخدام کرد. نابوت را متهم کردند: «تو به خدا و پادشاه توهین کردی!» نابوت کشته شد.

این یک داستان بسیار معمولی است که ما هزاران بار در دنیای خود می بینیم. داستانی کلاسیک که در آن شهادتی می تواند به مرگ منجر شود. خداوند جان همسایه خود را حفظ می کند. و این شهادت دروغ را ممنوع کرده است.

۲ . پشت سر کسی بد گفتن: در معنای دوم به این معناست که به همسایگان از طریق کلام بد توهین کنیم . نامه یعقوب به ما هشدار می دهد و از زبان صحبت می کند که خیلی قوی است. زبان این توانایی را دارد که زندگی یک فرد را به صورت مثبت یا منفی هدایت کند. اگر مدام در مورد فردی بد بگوییم، آن فرد دیگر اصلاً نمی تواند پیشرفت کند. او با حرف های ما به راه اشتباه هدایت می شود و اوضاع بدتر و بدتر می شود. همانطور که یک کشتی با یک سکان کوچک هدایت می شود، مردم نیز می توانند با کلمات ما هدایت شوند، به سوی بدی یا خیر.

همچنین سُکانی کوچک می‌تواند کشتی بزرگی را که فقط بادهای نیرومند آن را به حرکت درمی‌آورد، به هر سمتی که ناخدا بخواهد هدایت کند. 5به همین‌سان، زبان نیز عضوی کوچک است، امّا ادعاهای بزرگ دارد. جرقه‌ای کوچک می‌تواند جنگلی بزرگ را به آتش کِشد.

6زبان نیز آتش است؛ دنیایی است از نادرستی در میان اعضای بدن ما که همهٔ وجود انسان را آلوده می‌کند و دایرهٔ کائنات را به آتش می‌کشد - آتشی که جهنم آن را افروخته است!

با رسانه های مدرن ما، آسیب های ناشی از چنین کلام بدی بیشتر و بدتر می شود. یک پیام یا عکس جعلی از شما می تواند در عرض چند ثانیه در سراسر جهان پخش شود. استفاده مسئولانه از کلمات و رسانه های مدرن، امروز اهمیت بیشتری پیدا کرده است.

لوتر همه اینها را با این کلمات توضیح می دهد: "ما باید همسایه خود را عذرخواهی کنیم، از او خوب صحبت کنیم و همه چیز را به بهترین شکل برگردانیم."

۳. دروغ گفتن به طور کلی و راست نگفتن: دروغ گفتن همیشه طرف شیطان است. چون او پدر دروغ است. (یوحنا 8:44).

دروغگویی به طور کلی یکی از بزرگترین حوادث در روابط انسانی است. وقتی دیگر نمی‌توانید به اطرافیانتان اعتماد کنید یا دیگر نمی‌دانید کجا ایستاده‌اید، احساس ناامنی می‌کنید، دیگر نمی‌خواهید ارتباط برقرار کنید و نمی‌دانید طرف مقابل با اطلاعاتی که به او می‌دهید چه خواهد کرد. به همین دلیل باید از طرف مقابل پنهان شوید. این عواقب وحشتناکی دارد. یعنی دیگر نمی توانید ارتباط برقرار کنید. یعنی انسان باید در نهایت تنها بماند. افراد بیشتر و بیشتری به برقراری ارتباط نیاز دارند، اما کسی را ندارند که با او صحبت کنند یا بتوانند چیزی را با او درمیان بگذارند. جالب اینجاست که همین موضوع در مورد آدم و حوا به ما نشان داده شده است. پس از سقوط، آن دو پنهان می شوند، برای خود برگ انجیر درست می کنند و امیدوارند که خدا آنها را پیدا نکند. خدا دقیقا نقطه مقابل این دروغگویی است. ولی در چشم خداوند تمام حقایق آشکار می شوند حتی آنهایی که پنهان هستند .

خداوند به دیدار ما می آید با آن چه که هستیم و به همان وضعیتی که داریم . او طوری بدنهای ضعیف و فانی ما را تغییر خواهد داد تا به بدن پر شکوه او شباهت یابد و این کار را با قدرتی که همه چیز را تحت فرمان او در می آورد، انجام خواهد داد. (فیلیپیان ۳؛۲۱ ) یعنی این به این معنی است که تمام آن اعتمادی که در بین آدم و حوا از بین رفته است را می توان برگرداند .و زمانی که ما به سوی خدا قدم برمی داریم می توانیم آن اعتماد از دست رفته خودمان را دوباره بدست آورده و تمام حقه ها و دروغ های زندگی مان را در گوشه ای پرت نماییم. در زمان رُک بودن و صداقت ما، اعتماد نیز به خودی خود ظاهر می گردد. و از به وجود آمدن این اعتماد محبت نیز جای خودش را در بین ما پیدا خواهد کرد. چیزی که ما هنوز در روی این زمین نداریم و همچنین آن را برای خودمان تمرین می کنیم.

ما اجمله های زیر را برای خودمان تجسم می کنیم:

ما باید بعد از مرگمان جلوی در بهشت بایستیم. در آنجا ورودی مجانی است. بعد ما با احتیاط خاصی می پرسیم که چه چیزهایی در داخل بهشت وجود دارد. ما در نهایت باید تا ابد در آنجا بمانیم. و آنجا همه چیز خیلی خوب و خوش هست. خداوند و همه حقایق ناب در آنجا هست. در آنجا دیگر رازی پنهان نمی ماند. ما در آنجا به صورت کامل شناخته می شویم و ما را دوست داشته خواهیم شد. این گفته ها خیلی خوب به نظر می آید ولی همچنین یک حس بخصوصی به آدم منتقل می نماید. آیا باید همه چیز به صورت آشکار نمایان شود؟ حتی آن رازهای خیلی خصوصی مان؟ در اینجا برای ما این تردید به وجود می آید که با توجه به این سخنان آیا ما هنوز دوست داریم به همچنین جایی برویم؟ در آنجا هزاران دلیل وجود دارد که ما نتوانیم به بزرگترین مهربانی موجود اعتماد کنیم و رازهای خصوصی مان را

از خداوند پنهان نگه داریم. و به او اعتماد نداشته باشیم. و او را رد بکنیم. ما دقیقا همانند آدم و حوا هستیم و می خواهیم خودمان را همیشه پنهان نگه داریم. اگر اینگونه باشد من در بهشت و در جایی اشتباه قرار دارم. این تصور از بهشت می تواند دلیل خوبی برای ما باشد تا به حقیقت گویی عادت کنیم و آن را همیشه تمرین کنیم. زیرا حقیقت به بهشت و خدا متعلق می باشد .همانطور که محبت به خدا متعلق می باشد. جایی که آدم می تواند این حقیقت گویی را تمرین کند مکان اعتراف به گناهان است. در زمان انجام اعتراف به گناهان من به صورت کاملا آشکار و صادق در برابر شخصی که همان کشیش است قرار می گیرم. و من به او تمام کوچکترین رازهای خودم را می گویم و با او به درگاه خداوند قدم می گذارم .

شخصی که اعتراف گناهان دیگران را گوش می کند از طرف سازمان کلیسایی مُوَظف است که آن را به دیگران نگوید و فقط در پیش خودش نگه دارد. من به خدای پدر اعتماد دارم که او من را بخاطر عیسی مسیح به گوشه ای پرت نمی کند و حتی با توجه به تمامی رازها و گناهانم من را از درگاه خودش بیرون نمی کند. به همین ترتیب و روش ما گفتن حقیقت را در همین جا و برای خودمان تمرین می کنیم. این مسیری را که ما به سوی اعتراف به گناهان برگزیده ایم دقیقا خلاف آن مسیر آدم و حوا است و بجای پنهان کردن تمام رازهای زندگی مان ، ما آنها را به صورت آشکار و صادقانه عنوان می کنیم .